



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله چهارم  
موضوع جزئی: مقام دوم: عدول از حی به حی مساوی  
سال دوم  
تاریخ: ۱۲ مهر ۱۳۹۰  
مصادف با: ۶ ذی القعدة ۱۴۳۲  
جلسه: ۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله قائلین به عدم جواز عدول بود. عرض شد قائلین به عدم جواز عدول از مجتهد حی به حی مساوی چند دلیل اقامه کرده‌اند دلیل اول بیان شد محصل دلیل اول این بود که جواز عدول مستلزم علم به مخالفت قطعی عملیه در بعضی از موارد است. دو مثال عرض شد که چنانچه کسی که به یک فتوایی اخذ کرده اگر بخواهد از آن فتوا عدول کند این مستلزم مخالفت قطعی عملیه است چون در یک مورد علم دارد و یقین پیدا می‌کند که یا آن عملش باطل بوده و یا این عمل و در مورد دیگر هم علم تفصیلی پیدا می‌کند. این تفصیلش در جلسه گذشت.

### رد دلیل اول:

پاسخی که به این دلیل داده می‌شود یک پاسخ نقضی و یک پاسخ حلی است:

### پاسخ نقضی:

پاسخ نقضی این است که ما این دلیل را به مواردی نقض می‌کنیم که عدول در آن موارد نه تنها جایز بلکه واجب است، ولی کسی این اشکال را نکرده که مستلزم مخالفت عملیه قطعی است. مثلاً اگر کسی که از مجتهدی تقلید می‌کند در این میان پی ببرد به اینکه فرد دیگری اعلم از این مرجع تقلید است در اینجا طبق فتوای مشهور عدول نه تنها جایز بلکه واجب است. این شخص باید مرجعش را تغییر دهد و از اعلم تقلید کند. در اینجا اگر این شخص به فتوای اولی عمل کند و بعد به اعلم عدول کند همین مشکل پیش می‌آید. مثلاً مجتهد اول قائل به وجوب قصر بوده این مجتهد دوم که اعلم است قائل به وجوب اتمام در همان مسئله می‌باشد «من سافر اربعة فراسخ» که چهار فرسخ مسافرت کرده و قصد بازگشت ندارد. مکلف نماز ظهر و عصر را به فتوای مجتهد اول شکسته خوانده و شب عدول به مجتهد اعلم می‌کند که فتوای این مرجع اتمام است. در اینجا این شخص علم به مخالفت قطعی پیدا می‌کند. چون یا نماز ظهر باطل است یا نماز عشاء اما مع ذلک حکم به وجوب عدول به مجتهد اعلم شده. پاسخ شما در این گونه موارد چیست؟ اگر چنین مخالفتی مشکل تلقی شود، در این مورد چرا حکم به وجوب عدول به مرجع اعلم می‌کنند؟

نقض دیگر: فرض کنیم اصلاً مسئله اعلامیت در کار نیست؛ اگر مرجع تقلید اولی بمیرد یا فاسق و یا جنون بر او عارض شود یعنی اموری برای این مرجع پیش بیاید که از صلاحیت تقلید خارج شود در اینجا حکم به عدول می‌کنند، اینکه عدول می‌کند به مرجع تقلید دوم در اینجا نیز همین مشکل پیش می‌آید. چه بسا فتوای مرجع اول قصر و فتوای مرجع دوم اتمام است و عمل به فتوای دوم در حالی که قبلاً فتوای اول عمل کرده مستلزم علم به مخالفت قطعی است. در این موارد چه جواب و سخنی می‌دارید؟

اینها موارد نقضی است که برای این دلیل می‌شود ذکر کرد.

### **پاسخ حلی:**

اساساً این دلیل با مدعا سازگار نیست یعنی دلیل غیر از مدعاست و با هم منطبق نیستند.

مدعا: مدعا عدم جواز عدول از مجتهد حی به حی مساوی است. وقتی می‌گوییم عدول جایز نیست یعنی مجتهد اول تعیین دارد و دیگر نمی‌توان به مجتهد دوم عدول کرد.

دلیل: دلیل این است که عدول مستلزم مخالفت قطعی است.

باید دید که واقعاً بین این دلیل و مدعا مناسبتی وجود دارد؟ آیا عدول موجب علم به مخالفت قطعی می‌باشد یا اینکه علم به مخالفت قطعی منشأ دیگری دارد؟

می‌توان عدول را به نحوی تصویر کرد که اگر یک نکته‌ای به آن ضمیمه بشود اصلاً سر از مخالفت قطعی در نیآورد. یعنی اینجا قول به مخالفت قطعی مبتنی بر یک امری است که آن امر باعث مخالفت قطعی می‌شود نه نفس عدول؛ و آن امر این است که باید دید فتوای مجتهد دوم نسبت به اعمال گذشته این شخص چیست؟ در اینجا مجتهد دوم فتوایش نسبت به اعمال گذشته او یکی از این دو می‌تواند باشد:

**فرض اول:** تارة این مجتهد دومی فتوا به اعاده و قضای اعمال سابقه می‌دهد و می‌گوید کسی که به من عدول کرده باید نمازها و اعمالی که براساس فتوای اولی عمل کرده اگر در داخل وقت باشد اعاده کند و اگر در خارج وقت است قضاء کند و به عبارت دیگر مجتهد دوم می‌گوید آنچه که از مجتهد اول اخذ کرده حجت نبوده و اثری بر آن مترتب نیست.

**فرض دوم:** مجتهد دوم بگوید هر چه که براساس فتوای مجتهد اول عمل کرده صحیح و ممضا است و اعاده و قضاء ندارد یعنی بگوید بر اعمال گذشته خودش اثر مترتب کند و آنها حجت می‌باشد و نیازی به قضاء و اعاده ندارد.

حال سؤال این است که اگر مجتهد دوم فتوایش عدم اعاده و قضاء بود آیا در این صورت علم به مخالفت قطعی پیش می‌آید؟ خیر چون مجتهد دوم می‌گوید اگر نماز ظهر را دو رکعتی خواندی مهم نیست و صحیح بوده ولی

امشب نماز عشاء را باید تمام بخوانی. اگر چنین فتوایی از مجتهد دوم صادر شد اینجا علم به مخالفت قطعیه پیش نمی‌آید و عمل اول مقبول و در ادامه هم عمل ثانی نیز مقبول و درست می‌باشد.

آنچه که تأثیر در علم به مخالفت قطعیه یا عدم مخالفت قطعیه دارد این است که فتوای مجتهد دوم در رابطه با اعمال گذشته او چه فتوایی باشد. مثلاً در همین مثال اگر مجتهد دوم فتوا به عدم حجیت فتوای مجتهد اول کرد، معنایش چیست؟ این است که باید اعاده و قضا کند که در این صورت علم به مخالفت قطعیه پیش می‌آید.

پس ببینید آیا نفس عدول موجب مخالفت قطعیه است؟ آیا حکم به جواز عدول مستلزم علم به مخالفت قطعیه است؟ یا منشأ علم به مخالفت قطعیه چیز دیگری است؟ منشأ علم به مخالفت قطعیه خود عدول نیست بلکه ترتیب اثر دادن به فتوای مجتهد اول است، حجت دانستن یا ندانستن فتوای مجتهد اول است. این است که می‌گوییم بین دلیل و مدعا انطباق نیست. دلیل این است که عدول مستلزم مخالفت قطعیه است و مدعا عدم جواز عدول می‌باشد. آیا واقعاً به واسطه اینکه عدول مستلزم مخالفت قطعیه است، می‌توانیم بگوییم عدول جایز نیست؟ می‌گوییم که اینها اصلاً به هم ارتباط ندارد و آنچه مستلزم مخالفت قطعیه است قول به ترتیب اثر دادن و حجیت نسبت به فتوای مجتهد قبلی می‌باشد.

### **دلیل دوم:**

اجماعی است که مرحوم میرزای قمی در قوانین ادعا کرده‌اند. ایشان فرموده‌اند عدم جواز عدول از حی به حی مساوی مورد اجماع است.<sup>۱</sup>

### **رد دلیل دوم:**

پاسخ این دلیل هم روشن است؛ برای اینکه یا این اجماعی که میرزا ادعا کرده اجماع محصل است یا اجماع منقول. اگر اجماع محصل باشد به واسطه‌ی اینکه این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه هست، اعتباری ندارد. چرا می‌گوییم این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکیه است؟ برای اینکه ما احتمال می‌دهیم مجمعی در حکم به عدم جواز عدول به ادله‌ای که فیما بین ایدینا است استناد کرده باشند. بالاخره ادله در اینجا وجود دارد و محتمل است همین استصحاب و قاعده اشتغال و سایر ادله‌ای که وجود دارد مستند مجمعی باشد و همین مقدار که احتمال بدهیم مستند مجمعی اینها باشد این اجماع اعتبار ندارد چون اجماع در صورتی ارزش و اعتبار دارد که تعبدی و کاشف از رأی معصوم باشد و وقتی ما چنین ادله و مستنداتی را داریم و احتمال استناد مجمعی به آنها را می‌دهیم، دیگر این اجماع یک اجماع تعبدی و کاشف از رأی معصوم نخواهد بود.

و اگر اجماع، اجماع منقول باشد که اجماع منقول اصلاً حجت نیست لذا این دلیل دوم وافی به مقصود نیست.

### **دلیل سوم:** دلیل سوم قاعده اشتغال است.

۱. قوانین، ج ۲، اواخر باب اجتهاد و تقلید.

عمده ترین دلیلی که قائلین به عدم جواز به آن استناد کرده‌اند همین دلیل سوم است. مرحوم آقای حکیم در مستمسک العروة<sup>۲</sup> و مرحوم آقای خوئی در التنقیح<sup>۳</sup> قائل به عدم جواز و عمده‌ترین دلیل اینها همین دلیل سوم می‌باشد.

تعبیر مرحوم آقای حکیم این است که «فلا مرجع إلا الأصل العقلي» در اینجا دلیلی برای عدم جواز نداریم مگر همین اصل عقلی «و هو اصالة التعيين عند التردد في الحجية بين التعيين و التخيير» که همان قاعده اشتغال می‌شود. یعنی اشتغال ایجاب می‌کند ما جانب تعیین را بگیریم نه تخییر را. تعبیر آقای خوئی همان قاعده اشتغال است که هر دو یک چیز را می‌فرمایند.

توضیح دلیل: این مقام مقام دوران بین تعیین و تخییر است. ما باید ببینیم که اولاً چرا مورد از موارد دوران بین تعیین و تخییر است و ثانیاً عقل چه حکمی می‌کند.

شخصی که رجوع به مجتهدی می‌کند، که یک مساوی در کنار او وجود دارد این شخص مخیر است بین رجوع به یکی از این دو مجتهد. پس تخییر در بدو امر برای او ثابت بوده بعد از اینکه به یکی از این دو فتوا اخذ می‌کند آن فتوا در حق او تعیین پیدا می‌کند، حال که شک می‌کنیم آیا قول مجتهد اول معیناً بر او ثابت و حجت است یا اینکه مخیر است بین مجتهد اول و مجتهد دوم؟ پس امر دوران بین تعیین و تخییر است. یعنی این شخص مردد است که آیا باید از همان مجتهدی که سابقاً تقلید می‌کرده، تقلید کند و همان را ادامه بدهد یا مخیر است همین الآن بین اولی و دومی پس دوران بین تعیین و تخییر است. در چنین مواردی عقل حکم می‌کند به تعیین یعنی عقل می‌گوید اگر شک داری یک چیزی معیناً وظیفه توست یا به نحو تخییر می‌توانی ادامه دهی، اصل تعیین است. قاعده اشتغال اقتضای تعیین دارد و عقل حکم به تعیین می‌کند.

چون اجمالاً به تکلیف علم داشتید مثلاً شما شک دارید روز جمعه آیا معیناً نماز ظهر بر شما واجب است یا مخیر هستید بین نماز ظهر و نماز جمعه؛ در اینجا علم به تعلق تکلیف در روز جمعه دارید منتها امر تکلیف بین تعیین و تخییر مردد است. چگونه عمل کنید یقین به برائت ذمه پیدا می‌کنید؟ ما اگر نماز ظهر را بخوانیم یقین پیدا می‌کنیم تکلیف را انجام داده‌ایم چون یک طرف تعیین است، طرف دیگر که تخییر است تخییر بین نماز ظهر و جمعه است. اگر نماز ظهر خوانده شود یقین دارید به تکلیفتان عمل کرده‌اید اما اگر نماز جمعه بخوانید احتمال دارد به تکلیف عمل کرده باشید. بنابراین یک طرفی را اختیار می‌کنیم که معین است که اگر هر کدام از این دو باشد ما وظیفه خود را انجام داده باشیم. این است که عقل در موارد دوران بین تعیین و تخییر، حکم به تعیین می‌کند چون اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد. حال در ما نحن فیه ما یقین داریم فتوایی که مقلد اخذ به آن

۲. ج. ۱، ص ۲۵.

۳. ج. ۱، ص ۱۰۵.

کرده حجت است اما الآن شک می‌کنیم آن فتوا معیناً در حق مقلد حجت بود یا آن فتوا به نحو تخییری با این فتوای مجتهد دوم؟ فتوای مجتهد اول یقیناً در هر صورت برای ما مقطوع الحجیة است چه تعیناً و چه تخییراً برای ما حجت باشد. اما در مورد فتوای دوم ما شک داریم و از طرفی احتمال هم می‌دهیم که این دومی حجت نباشد شک در حجیت مساوق با عدم حجیت است چنانچه در اصول محرز شده است. گویا ما یقین داریم به عدم حجیت فتوای مجتهد دوم و گویا اصلاً فتوای مجتهد دوم برای ما حجت نیست.

معنای این سخن این است که فتوای مجتهد اول برای ما مقطوع الحجیة و عدول جایز نیست. این دقیقاً همان معنای دوران بین تعیین و تخییر است البته می‌شود دو تقریر متفاوت برای آن ذکر کرد اما اجمالاً این است که بهرحال مورد از موارد دوران بین تعیین و تخییر است که در چنین مواردی عقل حکم به تعیین می‌کند و فتوای مجتهد اول بر این اساس برای ما یقیناً حجت است لذا دیگر حق عدول نداریم.

### **رد دلیل سوم:**

با عنایت به مطالبی که در ذیل ادله قائلین به عدم جواز گفتیم پاسخ این دلیل روشن می‌شود. استصحاب حجیت تخییره پاسخ این دلیل است.

با این توضیح که این مورد از موارد دوران بین تعیین و تخییر نیست؛ بلکه اگر از موارد دوران تعیین و تخییر بود، قاعده اشتغال حکم می‌کرد به تعیین که در این صورت فتوای مجتهد اول متعین بود و ما حق عدول به فتوای دومی را نداشتیم. اما در مانحن فیه که دو مجتهد از همه جهات مساوی هستند، این شخص از ابتداء مخیر بود یعنی شرایط دو مجتهد مساوی بوده و این شخص مخیر بوده به هر یک از دو فتوا اخذ کند الآن هم که بعد از رجوع شک کرده آیا می‌تواند به دیگری عدول کند یا نه، یعنی در واقع همان تخییری که سابقاً برای او ثابت بود کماکان ثابت است یا نه؟ استصحاب حجیت تخییره می‌کند و می‌گوید در بدو امر من مخیر بودم حال که شک کردم در این تخییر، استصحاب تخییر می‌کنم. اگر این استصحاب جاری شد آیا دیگر می‌توان ادعا کرد مورد از موارد دوران بین تعیین و تخییر است؟ قطعاً نمی‌توان این را ادعا کرد. اگر این استصحاب جاری است و مبتلا به اشکال هم نیست دیگر چه چیزی اقتضاء می‌کند بگوئیم از موارد دوران بین تعیین و تخییر است؟ فتوای مجتهد دوم اصلاً مشکوک الحجیة نیست تا ادعا کنید مساوق با عدم حجیت است. فتوای مجتهد دوم دقیقاً مانند فتوای مجتهد اول برای ما حجت است.

**بحث جلسه آینده:** در توضیح دلیل چهارم قائلین به عدم جواز عدول خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمین»